

تعدادی از کارگران شرکت کوکاکولا، نخست

شروع آبادی «تو



فاطمه سیرجانی نام محلات قدیمی فقط یک «کلمه» نیست: می تواند دنیایی خاطره باشد. دنیایی خاطره مشترک تلخ و شیرین که با یادآوری و مرور آن ها، چشم ها برق می زند و لب ها به خنده باز می شود. خاطرات و اتفاقاتی که شاید بعضی شان در زمان خودش، تلخ بوده و دردآور، اما همدلی ها برای بازکردن گره مشکلات و گذر از آن روزهای سخت، آن ها را امروز به یک خاطره جمعی شیرین تبدیل کرده است که مرورش، لبخند را گوشه لب می نشاند.

ساکنان اولیه شهرک کوکا (کوکاکولا) از آن هایی هستند که با گذر چهار دهه و تغییر نام خیلی از کوچه ها و محلات شهر، هنوز نام «شهرک» برای خیلی هایشان، آشنا تر است تا محله شریف و تربیت: آن هایی که با گذر از فراز و فرودهای روزگار و کم و کاستی ها در محله مانده اند و امروز با نگاهی برای پشت سر، به دوام آوردن در برابر آن روزهای سخت به خود آفرین می گویند.



قرعه به نام بی خانه ها

پیدا کردن نخستین ساکنان شهرک کوکا کار چندان سختی نیست. مهین خانم را اهالی محله به نام «بی بی جان» می شناسند. همسرش، حسن آقا، کارگر کارخانه کوکاکولا بوده است. او خونگرم و خوش صحبت است و حافظه خوبی در مرور خاطرات آن سال ها دارد. مهین خانم تعریف می کند: اوایل دهه ۶۰ مدیران کارخانه کوکاکولا تصمیم گرفتند برای تعدادی از کارگران کارخانه که مستأجر بودند، قطعه زمینی بگیرند و برایشان خانه بسازند. اول صحبت از خرید قطعه زمینی بود نزدیک به جایی که الان پل شهید ستاری است اما بعد ها خبردار شدیم زمین را اینجا خریده اند؛ جایی که نزدیک زندان بود و هنوز هم هست.

در آن زمان و براساس قرعه کشی، نوزده نفر از کارگران خوش شانس برای واگذاری خانه انتخاب شدند و کارخانه از بانک رفاه کارگران برای هر کدام از آن ها ۱۰ هزار تومان وام گرفت تا این گونه صاحب خانه شوند.



مهین خانم در ادامه مرور خاطرات دیروزش از چاه هایی با دهانه باز می گوید که درست روبه روی خانه شان بود و کابوس مادران شهرک: «نزدیک خانه های مادر کال، چند دهانه چاه بود که ما به آن ها قنات می گفتیم. الان هم آثار آن چاه ها هست. موقع بارندگی آب باران به داخل آن چاه ها می ریخت. همین سبب شده بود که دهانه یکی از آن ها خیلی باز و دور برش ریخته شده باشد. همیشه یکی از نگرانی های ما مادرها، رفتن بچه ها به ویژه پسر بچه ها سمت این چاه ها و افتادنشان بود. یک روز سر کنجکاوای، تکه آجری را برداشتم و از دور به داخل چاه انداختم. صدای خوردن تکه آجر به ته چاه را شنیدیم، اما یک دفعه یک دسته صدتایی کفتر از ته چاه به هوادرآمد و برای یک لحظه بالای سرمان سیاه شد.

ماشینی که در آب ماند

به روایت کال که می رسم، حسن آقا از میان پر بودن راهی از وسط کال برای رفتن به شهرک اتوبوس رانی می گوید و جاده ای خاکی که به دلیل تردد زیاد خودروها به وجود آمده بود. او تعریف می کند: درست روبه روی آموزگار ۷۶ فعلی، یک میدان کوچک است که قدیم ماشین ها برای رفتن به محله قاسم آباد، از سمت آن که مسیر شیبی به کال و جاده خاکی داشت، استفاده می کردند. آن زمان نه بولوار آموزگار بود و نه بزرگراه امام علی^(ع). مردم خودشان از وسط کال روبه روی شهرک، راه میان بر درست کرده بودند. گاهی من و همکارانم، پیاده از دل همین کال برای خرید نان به شهرک اتوبوس رانی می رفتیم.

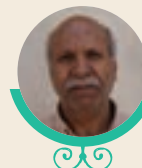
اواز ماجرای ماشین برادرش که او آخر دهه ۶۰ موقع شست و شو با شدت گرفتن جریان آب، به وسط رودخانه کشیده شد و گیر کرد، می گوید و در ادامه، ماجرای نیروهای آتش نشانی که برای کمک به محله آمدند را به یاد می آورد.

تعریف می کند: بهار، کال چهل بازه دریای آب می شد. آبش سرریز آب بند گلستان بود که معمولاً از فروردین تا اوایل اردیبهشت کال چهل بازه را پر آب می کرد. سر همین پرابی تا چشم کار می کرد، کال و دشت اطرافش سرسبز بود و پر از گل شقایق. سیزدهم فروردین روبه روی شهرک، مردم دسته دسته، زیرانداز پهن کرده بودند و بساط چای آتشی به راه بود. بعضی ها هم در همان بیابان، دیگ آش بار می گذاشتند و گاهی هم بین مردم پخش می کردند.



حتی پنجره ها شیشه نداشت

مهین خانم از قرعه کشی بین کارگران کارخانه می گوید و اینکه اگر یک نفر حتی یک خانه پنجاه متری به نامش سند خورده بود، اسمش در فهرست قرعه کشی آن زمین ها قرار نمی گرفت؛ «مرحوم برادر شوهرم در کارخانه برای خودش کسی بود و حرفش خیلی برو داشت. آدم کاری و کارراه اندازی بود، اما چون یک خانه هفتاد متری به نامش بود، در لیست قرار نگرفت».



حسن بوستانیان در ادامه صحبت های همسرش از بیابانی بودن دوروبر آن خانه ها می گوید و شنیده شدن صدای زوزه گرگ و روباه در دل شب های زمستان که ترس به دل زن و بچه اش می انداخت. او تعریف می کند: خانه را که تحویل گرفتیم، حتی شیشه پنجره هایش نصب نشده بود. نه آب داشتیم، نه برق و نه گاز. بخاری نفتی چکه ای دوباره به خانه هایمان برگشته بود و در هفته چند نوبت به دنبال کپسول گاز، پرکردن پیک نیک و تانکر نفت بودیم.

او تعریف می کند: آن زمان همه خانه های شهرک، دویست متری بود یا دویزیربنای ۱۰۰ و ۱۲۰ متری که یک خواب و دو خواب ساخته شده بود. اگر چه واحد ها قرعه کشی شد، بناهای دو خوابه بین آن هایی قرعه کشی شد که دو فرزند یا بیشتر داشتند و به قول امروزی ها عائله مند بودند. این راهم بگویم برای چند دستگاه خانه که شمالی بود، زیر زمین هم ساختند و مبلغ بیشتری از مالکان آن خانه ها گرفته شد.

قنات هایی که جای آب، کفتر داشت!

مهین خانم از کال روبه روی خانه شان می گوید که روزگاری محل تفریح و تفرج نه تنها شهرک نشین ها، که دیگر مردم شهر بود. او